

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه مباحث گذشته

ما در مقدمه اول مفهوم تربیت را مقداری بررسی کردیم تا نسبت آن با مباحث خودمان با مفهومی که در آینده با آن سروکار خواهیم داشت تعیین بکنیم و در مقدمه دوم هم به بحث فقه پرداختیم که در واقع موضوع قلمرو فقه را تا حدی تعیین بکنیم و راه برای مباحث آینده تعیین بکنیم.

جمع بندی میانی

در یک جمع بندی میانی می توانیم بگوییم که اصولاً هرگونه رفتار و عملی که در مقام تأثیر در غیر باشد و مؤثر در شخصیت و روحيات و قلمرو معلومات دیگری باشد، آن را تربیت دانستیم و گفتیم اصل آن همان اعمال و رفتارها است. از این طرف هم در فقه تعمیم دادیم و گفتیم رفتارهای اختیاری موضوع است و انواع و اقسام زیادی هم دارد که بحث می کنیم، به هر حال روشن است که نقطه تلاقی دارد.

تأثیر در نفس و خودسازی

نقطه ای که باقی ماند و همچنان تردید داریم که در آینده با آنچه بکنیم، این است که ممکن است کسی بگوید؛ آنجا حتماً روش های تأثیر در نفس و خودسازی را هم به عنوان تربیت به آن اصطلاح می کنیم و می گوئیم آن را هم شامل می شود به دلیل اینکه در فقه ما بخش زیادی از مسائل داریم که به آنها برمی گردد و قابل طرح مسائل جدید در آن زمینه هست، در جلسات اول ترجیح داده بودیم به اینکه وارد آن قلمرو نشویم ولی واقع این است که آرام آرام که جلو می رویم می بینیم که چیزهایی است که در فقه متداول الان هم مطرح نیست و شاید ارزش آن را داشته باشد که الان در این بحث ها قرار دهیم. به هر حال در این قضیه نوعی تردید داریم که آیا فقط رفتارهای در مقام تأثیر غیر را به تربیت اختصاص بدهیم یا به دلیل اینکه در فقه محل ابتلا هست، بحث رفتارهایی که در تأثیر در خود به کار گرفته می شود به آن تعمیم بدهیم، یک مقدار تأمل داریم. ولی هرچقدر فکر می کنیم می بینیم که رفتارهای اختیاری ما در مقام تأثیر در غیر، مباحث زیادی در فقه دارد که بخشی از آن در کتب فقهی مطرح هست و بخشی از آن هم مسائل مستحدثه و غیر مطرح است که باید طرح بکنیم؛ و حکم آن را از جاهای دیگر به اینجا بیاوریم و مشخص

بکنیم. همین‌طور رفتارهایی که با آن‌ها انسان می‌خواهد در خویشتن اثر بگذارد، آن هم همین‌طور است؛ مقداری از آن کم‌وبیش در جاهایی از فقه مطرح هست، ولی موضوعات و مسائل جدیدی هم داریم که قابل طرح در اینجا هست، این است که تا حدی ذهن متمایل به این می‌شود که بگوییم فقه التریبه در واقع آن بخش را هم شامل می‌شود، حداقل در تقسیم‌بندی بعدی فقه التریبه را به فقه رفتارهای مؤثر در غیر و فقه رفتارهای مؤثر در خویشتن تقسیم بکنیم و این تعمیم بی‌وجه نیست. این یک نکته که تغییر اندکی در بحث قبلی بود.

در بحث قبل فقه را معنا کردیم و موضوع آن را مشخص کردیم، دو زاویه دید و دو نوع اعتبار و قراری که اینجا می‌توانیم داشته باشیم، واقعیت فرق نمی‌کند در عالم واقع فقه هم مشتمل بر احکام وضعی است هم احکام تکلیفی، ولی محدوده موضوع را فقط رفتارهای اختیاری بدانیم و آن‌ها را از مبادی قرار بدهیم؛ یا اینکه خود موضوع را تعمیم بدهیم بگوییم فعل یا متعلق فعل اختیاری، این چیزی بود که آنجا عرض شد. کاری که انجام گرفته این است که در واقع ما پای رفتارهای جوانحی را هم را به میان کشیده‌ایم و رفتارهای غیر جوانحی هم باز در داخل فقه التریبه هست و نکته‌ای که بزنگاه مهمی است، نمی‌توانم بگویم برای خود من هم از هر حیث حل است. ولی اگر ما بخواهیم در باب اخلاق صحبت بکنیم، موضوع اخلاق و نسبتی که با فقه پیدا می‌کند، بحث امروز است.

اخلاق و تمایز آن با فقه

فقه و موضوع آن را با دو نوع تقریری که داشت مشخص کردیم؛ اما موضوع اخلاق و تمایزی که با فقه پیدا می‌کند را بحث می‌کنیم. گاهی به صورت ابتدایی این فرق گذاشته می‌شود، دیدگاه اول خیلی عامیانه و سطحی است منتهی در ابتدا خیلی در اذهان خطور پیدا می‌کند، یک دیدگاه این است که می‌گویند در واقع فرق اخلاق و فقه این است که موضوع اخلاق ملکات است که همان فضائل و رذائل باشد؛ و موضوع فقه رفتارهاست، رفتارهای اختیاری با قیودی که عرض می‌کردیم. این یک دیدگاه و نظر است که در بادی نظر هم خیلی‌ها همین‌طور تصور می‌کنند؛ می‌گویند که ما در فقه با رفتارها سروکار داریم و می‌خواهیم وضع رفتارها را از نظر ثواب و عقاب مترتب بر آن‌ها، -احکام خمسسه تکلیفیه در واقع همان ثواب و عقاب مترتب بر آن‌هاست- در فقه رفتارها از حیث ترتب ثواب و عقاب می‌خواهیم مشخص بکنیم که نتیجه آن همان احکام خمسسه تکلیفیه می‌شود اما در اخلاق سروکار ما فضائل و

رذائل است؛ می‌خواهیم ببینیم که چه ویژگی‌های انسانی پسندیده و مندوب و فضیلت است چه ویژگی‌ها و خصلت‌ها و ملکاتی ناپسند است و یا خصلت‌هایی که حالا طرفین آن حالت تساوی دارد؟

تفاوت در موضوع ملکات نفسانی

اگر به بعضی از کتاب‌های قدیم خودمان مراجعه بکنیم بین بعضی موارد تصریح شده که سروکار اخلاق با ملکات است و رفتار در اخلاق نیست، این یک دیدگاه و نگاه اولیه است که تفاوت در موضوع ملکات نفسانی -البته ملکاتی که بعد بحث می‌شود- از مقوله کیفیت نفسانی است آیا فقط ملکات اختیاری یعنی آن‌ها که قابل تحصیل و اجتناب است موضوع است یا اینکه اعم است؟ که معمولاً می‌گویند؛ ملکات نفسانی که به نحوی تحصیل و اجتناب آن در دست انسان است موضوع اخلاق می‌شود. درواقع فضایل و رذائل که همان ملکات روحی هستند که به نحوی قابل دخل و تصرف آدمی است و انسان می‌تواند در آن دست به تحصیل و اجتناب بزند این یک نگاهی است که کم‌وبیش در مقدمات کتب اخلاقی ما مطرح بوده است که مرز این‌ها از هم جدا می‌شود، آنجا به‌عنوان کیفیات نفسانی‌ای سروکار با ویژگی‌ها داریم و اینجا سروکار با رفتارها داریم.

این نظر چندان قابل قبول نیست، به دلیل اینکه الزامی نداریم؛ یعنی اخلاقی که ما داریم الزامی نداریم که فقط ملکات روحی و نفسانی باشد می‌توانیم رفتارها را هم به لحاظ بعد اخلاقی آن‌ها موردتوجه قرار بدهیم. واقعیت اخلاق مدون امروز این است مثلاً در اخلاق بحث از این می‌کنند که حسن خلق، گشاده‌روئی که رفتاری است که ظاهر می‌شود، یا برخورد مناسب کردن و چیزهایی که جنبه رفتاری دارد بحث اخلاقی از آن می‌شود و به‌عنوان موضوعات اخلاقی قرار می‌گیرد.

پس اختصاص آن به ملکات خیلی وجه ندارد به‌رحال آنچه در اخلاق مدون داریم این است که خیلی از رفتارها موردتوجه قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه نوعی خلل در آن احساس می‌شود،

اختصاص ملکات به اخلاق

دیدگاه دوم این است که فرق فقه و اخلاق را از آن جهت ما قبول داریم در این‌که ملکات اختصاص به اخلاق دارد، فرقی در دو چیز است یکی اینکه موضوع ملکات در موضوع اخلاق است که دیگر در فقه نمی‌آید، ملکات

به‌عنوان مباحث فقهی ما نداریم. ولی اینکه اخلاق، رفتار را هم نمی‌گیرد این را ما قبول نداریم. درواقع این دیدگاه می‌گوید موضوع اخلاق ملکات است که همان فضائل و رذائل می‌باشد به‌ضمیمه افعال اختیاری هر دو هست، البته در فقه رفتارهاست.

بنابراین دیدگاه دوم این است که درست است که بحث کردن از ملکات و فضائل و رذائل یک بحث اخلاقی است و به قلمرو فقه ارتباط ندارد اما این‌طور نیست که جای رفتارها فقط فقه باشد، رفتارها می‌توانند در اخلاق هم محل بحث قرار بگیرند کما اینکه عملاً همین‌طور است یعنی اخلاق موجود ما بسیاری از رفتارها را موردتوجه قرار می‌دهد.

تفاوت رفتارهایی که هم موضوع فقه‌اند و هم موضوع اخلاق

آن‌وقت این سؤال خود را نشان می‌دهد که فضائل معلوم است که مربوط به قلمرو اخلاق است بحث نداریم، اما رفتارها که هم موضوع فقه شد هم موضوع اخلاق، مربوط به قلمرو اخلاق است بحث نداریم؛ اما رفتارها که هم موضوع فقه و هم موضوع اخلاق شد اینجا چه تفاوتی دارد، یعنی در اخلاق که رفتاری را محل بحث قرار می‌دهیم با آنچه رفتاری را در فقه محل بحث قرار می‌دهیم چه فرقی دارد؟ این سؤال جدی مطرح می‌شود و در پراکنش عرض بکنم که مشکل علمی و تحقیقی که در بخش فضائل و رذائل و ملکات اخلاقی داریم این است که تمام تلاش فقهای اصولی این بوده که برای تعیین احکام و رفتارها ابزارهایی درست کنند، اما تعیین ملکات و حد و حدود و مرزهای ملکات و فضائل و رذائل متأسفانه خیلی آشفته است یعنی ما در کتاب‌های اخلاقی هیچ کاری با روش استنباطی و اجتهادی قشنگی نمی‌بینیم این یک ضعف بزرگی است که ما در کتاب‌های اخلاقی و در مباحث اخلاقمان داریم. به‌هرحال ما وقتی که می‌خواهیم بگوییم که حسادت یا تکبر به‌عنوان یک روحیه خوب است یا بد است، جای این است که روایات آن دیده شود؛ معارض، غیر معارض و متدها و ابزارهای جدیدی می‌خواهد که در آن اندیشیده نشده چون روی بحث ملکات کار نشده، نیست-البته خیلی از این بحث‌هایی که هم در اصول موجود است در آنجا کارایی دارد ولی احياناً ابزارهای دیگر هم می‌خواهد که نمی‌خواهیم وارد این بحث شوم، بعضی از نکات در ذهنم هست که جای آن آنجاست؛ یعنی ما ابزارهای ویژه‌ای برای استنباط در مسائل ملکات و روایات باید بسازیم که نیست. درواقع اصول ما ابزاری است که ناظر به فقه و رفتارها است، درحالی‌که ما هم در استنباط معارف اعتقادی

هم در معارف اخلاقی در بخش ملکات آن ابزار مؤثری می‌خواهیم که یک مقدار از اصول ما آنجا کارایی دارد و یک مقداری هم چیزهای دیگری است که ما آنجا ضعف داریم چقدر جالب بود که در حوزه مثلاً درس خارجی باشد یا ابزارهای مناسبی ویژه آن‌ها ساخته شود که حداقل در اصول ناظر بر آن‌ها هم باشیم که این از ضعف‌های عمده‌ای است که ما داریم منتهی در ذهن‌های متداول ما این است که هرچه هست فکر می‌کنیم بهترین راهی است که رفته شده و غیر از این هم نیست و هرچه هم داریم به درد همه جا می‌خورد. واقعاً این طور نیست.

بررسی دیدگاه‌ها

اگر دیدگاه اولیه را بپذیریم که مواجهه با اشکال بود، لازمه آن دیدگاه این است که ملکات را یک جایی ببریم و رفتارها را در فقه بیاوریم؛ اما به دلیل اینکه نمی‌توانیم بحث از رفتارها را از اخلاق برداریم و در اخلاق مدون ما هم رفتارها مطرح است اگر ما بخواهیم رفتارها را از اخلاق برداریم بخش محدودتری می‌شود، شاید یک سوم یا بخش عمده و معظمی از اخلاق باید حذف شود، سؤالی که مطرح می‌شود این است که در بحث افعال اختیاری که در هر دو جا مطرح می‌شود چه هست؟

چیزی که اینجا جواب داده شده -البته به لحاظ فلسفه اخلاق و این‌ها مشکلات و معضلات فراوانی دارد- این است که گفته شود که افعال اختیاری که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد افعال اختیاری با یک حیث متفاوت موضوع هر دو علم می‌شود؛ افعال اختیاری در اخلاق از حیث حسن و قبح محل بحث قرار می‌گیرد و در اینجا از حیث احکام خمس، احکام شرعی فرعی که در اول معالم بود احکام شرعی فرعی که همان احکام خمس تکلیفی باشد حیث این دو فرق می‌کند دقیقاً مثل اینکه ما علمی داریم که موضوع آن‌ها به لحاظ خود موضوع واحد است و تفاوت در حیث موضوع هست. در حیثی است که از محمول گرفته می‌شود آقای بروجردی یک دیدگاهی دارد که می‌گوید موضوع همان حیث محمول است؛ که این حرف اشکالاتی دارد ولی در بعضی جاها و از جمله اینجا همین طور است کلمه و کلام از حیث اعراب و بنا یا از حیث اشکال گوناگونی که می‌تواند بر آن عارض شود، کلمه با همین عنوان واحد، هم در نحو می‌آید هم در صرف می‌آید منتهی کلمه حیثیات متعدد دارد، از حیثی که می‌خواهیم اعراب آخرش را معلوم کنیم آنجا می‌آید، ولی همین، از حیث اینکه تصرفات مختلف دارد و به انحاء مختلف می‌تواند ساخت و صیغ مختلف داشته باشد، در موضوع صرف قرار می‌گیرد، بنابراین ممکن است یک چیز به حیث‌های

گونگون که از محمول برمی‌خیزد موضوع علم مختلف بشود، البته این حیثیات نهایتاً مربوط به خود موضوع و حیث موضوع است تا موضوع را با یک قیدی، کلمه‌ای از لحاظ تحول اشکال و صور آن، یا کلمه از لحاظ اعراب آخرش، اینجا هم همین الگو را پیاده می‌کند که به این گفته می‌شود که افعال اختیاری دو حیث دارد یک حیث حسن قبح دارد یک حیث ثواب و عقاب دارد در اخلاق که بحث می‌کنیم می‌خواهیم حسن و قبح را بسنجیم و در آنجا احکام خمس را، یعنی که با مقدماتی که در کلام آمده مفروض گرفتیم که عقاب و ثوابی در عالم هست و از این عقاب و ثواب این احکام پیدا می‌شود. پیش‌فرض این بحث عقاب و ثواب است ولی در حسن و قبح الزاماً عقاب و ثواب نیست، گر چه در تحلیل حسن و قبح آن‌همه آراء پیدا می‌شود که در فلسفه اخلاق مطرح هست ولی در حسن و قبح الزاماً مفهوم عقاب و ثواب نیست. بعضی مثل مرحوم اصفهانی بنا بر بعضی از تفاسیر که از کلام ایشان شده است - که آن تفسیر محل بحث است - می‌گویند همان تطابق آراء عقلاست حسن تطابق آراء عقلا و مدح، مدح عقلانی است و قبح تطابق آراء بر ذم است. بحث اینکه عقلا اینجا ستایش یا نکوهش می‌کنند این حقیقت حسن و قبح می‌شود که با بحث عقاب و ثوابی که در شرع مطرح است و ناظر به جهان پس از مرگ است، متفاوت است. پس حیث متفاوت است. البته در دستگاه شریعت که قرار می‌گیرد این‌ها خیلی به هم نزدیک می‌شوند حسن‌هایی که علاوه بر عقلا شارع هم آن را تأیید می‌کند و حسن می‌داند بنا بر بعضی از وجوه ملازمه با نوعی عقاب و ثواب دارد.

- دیدگاه اول این بود که اخلاق فقط ملکات است و فقه فقط رفتارهایی اختیاری است این مواجهه با معضل بود و با واقع موجود نمی‌ساخت و با حق هم نمی‌سازد؛ برای اینکه اگر ما فرض بگیریم که فقه و شریعتی نداشته باشیم، باز اخلاق داریم و اخلاق به رفتارها می‌پردازد پس دیدگاه اول نه با آن اخلاق مدون سازگاری دارد نه با واقع و حق مطلب، فرض بگیریم که قائل هیچ شریعتی هم نباشیم بالاخره اخلاق داریم و رفتارها یک بعد و حیث حسن و قبحی پیدا می‌کنند، این‌طور نیست که فقط ملکات این حیث را داشته باشد رفتارها هم آن را دارد و لذا دیدگاه اول درست نیست وقتی درست نشد باید بگوییم که اخلاق یک قلمرو اختصاصی دارد که آن ملکات است، اما در قلمرو افعال اختیاری، افعال اختیاری هم قلمرو اخلاق است هم قلمرو فقه است؛ موضوع هر دو هست، منتهی با دو حیث؛ آنجا حسن و قبح مطرح است و آنجا احکام شرعی فرعی یا فردیه. آنجا حکم بیشتر عقلی و عقلانی است در واقع اگر روش وحیانی و شرعی هم دخالت می‌دهیم به لحاظ این است که ممکن است دخل و تصرف‌های ویژه‌ای بکند که عقلا ممکن است به

آن توجه نداشته باشند. در اینجا بحث ما بحث شرعی است و عقاب و ثواب هست که از این پیش فرض عقاب و ثواب احکام خمسه پیدا می شود و تکلیف خود را مشخص می کنیم بنابراین این موضوع می تواند در هر دو جا مطرح شود

- بنا بر دیدگاه دوم نتیجه این می شود که اخلاق و فقه از حیث موضوع عموم و خصوص من وجه است اخلاق یک موضوع خاصی دارد که ملکات است و مال خود او است فقه هم یک موضوع خاصی دارد که احکامی وضعی می باشد که اشیاء و اعیان خارجی بنا بر این که موضوع را عام بدانیم، این هم مال خود او است اما افعال اختیاری ماده اجتماع است موضوعی است که هم قلمرو چیزهایی اخلاقی است هم قلمرو مسائل فقهی است.

کل فعل که اختیاری باشد یکی از احکام خمسه باید روی آن بیاید، فوqش این است که بگوییم واجب نیست، منتهی یک وقتی وجوب به عنوان اولی است یک وقت به عنوان ثانوی است یک وقت به عنوان ولایی است مثلاً اینکه فلان شیوه را در کلاس بکار ببرند یا نبرند، وقتی که بخش نامه های حکومتی شد اگر الزام بکنند همین وجوب ولایی و حکومتی پیدا می کند.

احکام شرعی انواع و تقسیماتی دارد یک تقسیم این است که:

- ۱- احکام اولیه داریم؛
- ۲- احکام ثانویه داریم؛
- ۳- احکام ولایی و حکومتی داریم.

ولایی را ثانویه نمی گیریم چون تعبیر و دیدگاه های آن متفاوت است و حق این است که آن هم ثانویه است. پس احکام ولایی هم احکام ثانویه است. اینکه فلان روش بکار برود یا نرود به حکم اولی مباح است می خواهیم این کار را بکنیم ولی ممکن است با عنوان های ثانوی واجب، مکروه یا مستحب شود، پس همه رفتارهای ما به عنوان اولی یا به عنوان ثانوی بالاخره محکوم به یک حکمی می شوند حتی به عنوان اولی هم محکوم به یک حکمی هستند منتهی آنچه به عنوان اولی اباحه دارد ممکن است به عنوان ثانوی احکام جدیدی بشود و با اضطرار ممکن است از وجوب به حرمت مبدل شود یا بالعکس. بحث عنوان اولیه و ثانویه که در بحث قضا و اوایل یک

مقدار بحث کردیم بحث مهمی هم هست و یک نکات خاص هم در آن هست فکر می‌کنم در بعضی از مباحث آینده به مناسبت آن را مطرح کنیم.

افعال اختیاری ما دو حیث است به یک حیث در اخلاق می‌آید به یک حیث در شریعت و فقه می‌آید فرقی که اخلاق و فقه دارد این است که اخلاق تا حد بالایی از فقه و از شرع جداست، یعنی احکامی داریم که مستقلات عقلیه است و دریافت‌های وجدانی ماست. فلسفه اخلاق در مکاتب مختلف است، ولی در فقه تنها منبع ما این است. همین نکته را می‌خواستیم عرض کنیم؛ منبع اصلی اعتبار و حجیت اخلاق، عقل و دریافت‌های ما می‌شود که وجدان ما یا عقل است یا عقل یا مکاتب شهود گرا و هدایت گرا و مکاتبی که در فلسفه اخلاق دیدید. اینکه منبع احکام اخلاقی چیست چندین مکتب در غرب وجود دارد و خیلی هم روی آن کار شده در کتاب‌های متداول هم دیدید آنجا منبع آن به عقل عقلا عرف برمی‌گردد و اخلاق کاری به شرع ندارد؛ اما اینجا منبع آن انحصاراً شرع و دین یا وحی است منتهی اخلاق که در قلمرو دین بیاید، خود دین می‌تواند به‌عنوان یک منبع ملاکی در آنجا قرار بگیرد.

منبع حجیت دین که در اخلاق می‌آید؛ این تفاوت که عرض کردم، آنجا غیر شرع است و اینجا انحصاراً شرعی است ولی وقتی اخلاق در قلمرو شریعت بیاید، شریعت می‌تواند یک سلسله تصرفات در آن بکند. بخش عمده بدیهیات اخلاق که عقلی است نمی‌تواند کاری با آن بکند ولی می‌تواند توسعه و تضییق بدهد یعنی ممکن است بگوید که عقل شما آنجا قد نداد تا موضوع کامل را به دست آورید؛ بنا بر اینکه بتواند موضوع یک فعل حسن و قبح را توسعه و تضییق بدهد یعنی استثناء بر آن بزند و توسعه بدهد یا تضییق بدهد، به دلیل اینکه مصالحی می‌آید که فراتر از عقل است کما این اختیار را دارد، یعنی ما اگر بخواهیم اخلاق را به شکل عادی و عقلانی پیش ببریم بعضی جاها یک حکم‌هایی می‌دهیم که شرع آن را ندارد و لذا گاهی در فقه احکامی پیدا می‌شود که اگر با موازین فکری خودمان بسنجیم اخلاقی نیست البته به دلیل این‌که تابع مصالح می‌دانیم می‌گوییم اخلاقی است نه اینکه ضد اخلاق باشد، منتهی شارع در این نسبتی که پیدا می‌کند موضوع شناسی دقیق‌تری دارد؛ بنابراین می‌توانیم بگوییم روی هر فعل اختیاری می‌توانیم یک زاویه دید اخلاقی داشته باشیم، می‌توانیم یک زاویه دید فقهی و احکام هم داشته باشیم منتهی با منبع حجیت و نسبتی هم که پیدا می‌کند، زاویه آن فرق می‌کند. این‌ها نکات متفرقه‌ای بود که ضمن کلام به آن اشاره شد.

غرب و ملکات

غربی‌ها با ملکات کاری ندارند؛ موضوع کتاب‌های فلسفی غرب رفتارهاست راست گفتن، دروغ گفتن، احسان، عدالت و این‌هاست ملکات و این‌ها را ما می‌گوییم که حرف درستی است و باید گفت؛ ولی دید آن‌ها رفتارها است. منتهی در دید غربی، معنای دین، فرق اخلاق و حقوق و این‌ها چه می‌شود؟ گفته شده، آقای مصباح هم در مقدمه کتابشان اشاره‌ای دارند نمی‌خواهم وارد آن بشوم.

آنچه در اخلاق گفته می‌شود، در کتاب‌های خودشان هم هست آقای مصباح هم آنجا گفته‌اند. این است که عناوینی که موضوع قرار می‌گیرد مثل قواعد فقهیه ماست، عناوین عام انتزاعی است که شامل افعال می‌شود عدالت یک سلسله از رفتارهای ویژه را می‌گیرد، ظلم یک سلسله از رفتارها را می‌گیرد، عناوین عامه اخلاق داریم که عناوین افعال اختیاری است و لذا ما که می‌گوییم فعلی اختیاری است، فعل اختیاری «بما لها من العناوین» یعنی وقتی بحث می‌شود عناوینی می‌آوریم که تکلیف افعال را مشخص می‌کند. بحث عناوین کلی و قواعد فقهی در واقع با همین بحث ارتباط دارد، ما هم در اخلاق هم در فقه ناظر به رفتارها هستیم ولی در بسیاری از موارد توسط یک قواعد کلی که موضوع آن عناوین انتزاعی افعال است وضع رفتارها را مشخص می‌کنیم. در فقه می‌گوییم «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» یا قاعده حرج- رفع حرج- حرج و ضرر یک عنوان انتزاعی است که یک سری از افعال را در برمی‌گیرد تکلیف آن‌ها مشخص شد آن وقت وضع حکم این موضوعات و رفتارها مشخص می‌شود این نسبتی است که این عناوین کلی و انتزاعی با رفتارها پیدا می‌کنند.

احکام اخلاقی وقتی که با نیت سنجیده شود روی رفتار می‌آید، ولی در حقوق بیشتر آن نظم اجتماعی را می‌گویند کاری با نیت ندارد، این یکی از تئوری‌هایی است که فرق اخلاق و حقوق می‌گذارد منتهی حرف‌های دیگر هم وجود دارد به‌رحال تفاوت اخلاق و حقوق جای خود باید بحث شود.

خلاصه مقدمه دوم

این‌ها مقدمه دومی بود که در واقع، موضوع هر فقه و اخلاق و شمول سعه و ضیق که در موضوع و این‌هاست باید مورد توجه قرار بدهیم. نتیجه بسیار مهمی که می‌گیریم و منشأ این می‌شود که نگاه تازه‌ای به فقه داشته باشیم این است که رفتارها چه جوانحی چه غیر جوانحی همه در قلمرو فقه می‌آید و به‌مجرد اینکه می‌گوید که به یک

شکلی از این رفتار در اخلاق بحث شد این دلیل نمی‌شود که بگوییم این در فقه نباید، این چیزی است که یک اصل مسلمی گرفته می‌شود، بدون اینکه خیلی تحلیل شود در خیلی از بحث‌ها و درس‌ها دیگران می‌گویند که این یک بحث اخلاقی است آن را کنار می‌گذاریم چه بحث اخلاقی است؟ به لحاظ تعیین آن حکم که ما مبادی آن را هم مسلم گرفتیم که در شرع همه رفتارهای اختیاری ما مشمول قانون ثواب و عقاب یا عدم آن هست همه رفتارهای ما باید در فقه متداول ما مطرح بشود هر چه نیامده در واقع نقص فقه مدون ما است، این دلیل نمی‌شود که بگوییم این بحث اینجا نباید بحث شود بلکه اینجا باید بحث شود.

شما مفروض گرفتید که ما می‌گوییم همه رفتارها موضوع فقه می‌شود، یعنی جزئیات رفتارها باید در فقه بحث شود، این که در عبادات هم این طور نیست، هیچ جا نیست ما جزئیات را بحث نمی‌کنیم گاهی یک عنوان کلی می‌دهیم یک سری رفتار وسیع روشن می‌شود.

الان بحث از جزئی به کلی نداریم، بحث از کلی به جزئی داریم. می‌گوییم طبق روایاتی که ما داریم هر رفتاری مشمول ثواب و عقاب یا عدمشان است، توجه کردید این رفتارها به لحاظ احکام خمس باید تعیین و تکلیف بشود. منتهی این تعیین و تکلیف جزئیات و یا به کلیات، به عناوینها اولیه یا ثانویه، این‌ها تعمیم دارد هر کدام از این‌ها می‌شود، همیشه لازم نیست که رفتار خاص این شخص در این زمان هم قرار بدهیم ممکن است یک عنوان کلی‌تری قرار بدهیم که تکلیف یک بخش مهمی را روشن کند و اینکه ما قواعد کلی را مثلاً در فقه التریبه یا در فقه السیاسه بدانیم خود این خیلی مهم است، لازم نیست وارد جزئیات فقهی بشود. ولی تنظیم قواعد کلی خیلی مهم است یعنی عیناً شما قواعد کلی در باب الصلاة یا طهارة دارید یا قواعد کلی در باب تربیت دارید یا در سیاست دارید یا در چیزهای دیگر اجتماعی دارید همان‌ها مشخص شود نسبت آن با موضوعاتش مشخص شود این خ خیلی کار مهمی است و حالا بعد در تقسیمات بعدی می‌گوییم که به خاطر اجتماعی بودن و درگیر حکومت بودن عامه، فقه آن‌ها از این زاویه کمی غنای بیشتری دارد.

این نکته هست که با همه آنچه گفتیم؛ حسن و قبحی که در باب فعل اختیاری مطرح می‌شود با احکام شرعی و فرعیه از هم جدا نیستند یا بحثی از ملکات جدا نیست، به عبارت دیگر مباحث و محمولاتی که در اخلاق بر ملکات حمل می‌شود یا بر افعال اختیاری حمل می‌شود، خیلی از موارد همان محمولات از مبادی تصدیقیه و مبادی مقدمات یک حکم شرعی می‌شود چون شارع خود آن‌ها را به عنوان احکام عقلیه پذیرفته است، پس نکته دیگر این

است که نسبتی که محمولات و گزاره‌های اخلاقی با فقهی پیدا می‌کند؛ نسبت مقدمه و ذی‌المقدمه است یعنی در واقع از مبادی قرار می‌گیرد. ممکن است که یک حکم اخلاقی و حسن و قبح چه در ملکات، چه رفتارها، همان مبنا برای حکم شرعی بشود و جزء مقدمات آن بشود. این‌ها از هم جدا نیست منتهی تعیین حدود آن ارتباط و تأثیر او البته جای مهمی است این یکی از مباحثی است که در اصول ما جای آن بود که بحث بشود. نوع تأثیری که احکام و گزاره‌های اخلاقی در ملکات یا رفتارها بر گزاره‌های فقهی می‌گذارد؛ تأثیر دارد و می‌تواند از مبادی آن باشد ولی تأمل و تفسیر بیشتری است که من فقط سر نخ آن را عرض کنم و وارد بحث آن نمی‌شوم این هم مقدمه دوم بود.

دیدگاه غزالی در مورد اخلاق

در دید غزالی اخلاق یک بخش از فقه است در یکی از کتاب‌های عامه از غزالی نقل کرده که او می‌گوید فقه جزئی از اخلاق است، غزالی می‌گوید از مبادی است ما هم می‌گوییم که اخلاق از مبادی فقه است یعنی در رتبه علیت است تقدم دارد و در فعل نقش دارد.

جزء مبادی است و نقش علی در آن دارد.

یک دیدگاه دیگر این است که فرقی ندارند چون آن زیاد مهم نبود به‌عنوان دیدگاه سوم ذکر نکردم ولی چنین سخنی هم وجود دارد.

آنچه گذشت یک بحث در عنوان تربیت بود در موضوع و رابطه فقه و اخلاق و موضوع این‌ها بود.

مقدمه سوم: تقسیم‌بندی فقه

مقدمه سوم این است که نگاهی به تقسیم‌بندی فقه داشته باشیم. طبقه‌بندی‌هایی که از ابواب فقهی به عمل آمد و در بین خود شیعه در بین اهل تسنن و طبقه‌بندی‌هایی که در حقوق فعلی است این هم به اجمال در جلسه آینده ان‌شاءالله به آن خواهیم پرداخت تا جایگاه فقه و تربیت هم یک جایگاه علمی پیدا بکند؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار